

در تلاش دیموکراسی

تا سحر گه سفید ماند دیده پندار من
گفتند: افق گشت پدید و سپیده د مید
دیدم آسمان هنوز اشک ستاره می بارید
و من - - - - تا هنوز در بستر خواب هایم

سپیده می جویم
با دیده پندار

میدرم سیاهی را با دست الهام

لیک افق روشن نا پدید است هنوز

مرغ سحر بانگ بر گوشود: کو؟ کری؟ کو؟

آزادی، دیمو کراسی، عدالت اجتماعی

و من بیدار نشده ام هنوز شاید - - - - -

خون من گرم نشده هنوز شاید - - - - -

من در خواب سحرم هنوز شاید - - - - -

زین روست که خاموشم هنوز شاید - - - - -

و همی بگرد من حلقه میزند برهم

میپرسم زان سیاهی خاموش: تو کیستی؟ تو کیستی؟

میغزد آواز پندار من لرزان:

من - - - -

من ملتَم ، من فردم

خاموش فرو خفته در آغوش وسوسه ها

چیست انجام من بگو؟ چیست انجام من بگو؟

و من در بستر خوابهایم با دیده بیدار می بینم

هر لفظ قلم را که خون میشود

که میچکد قطره قطره از قلب آرزو - ازدامن امید

و میزند فریاد مرغ سحر هنوز: کو؟ کری؟ کو؟

، آزادی دیموکراسی ، عدالت اجتماعی

و من پنجه میزنم تا بدرم دامن او هام را

دامن خون آلود امید ، هنوز بدست منست

میگشتم آنرا بلند تر

ومی جویم در میان شفق سرخ ، سپیدی سحر را

آری من ملتَم ، من فردم ! میدرم دامن پندار واهی را ، سپیده می جویم

8 دسمبر 2004 (سوما کاویانی)